

هرموز بشیراز آمده است و در این مسافرت دوم است که می نویسد: « روزی شیخ ابواسحق ملک شیراز را نزد او دیدم که با کمال ادب و فروتنی در محضر شیخ محمدالدین نشسته بود در حالیکه دو گوش خود را با دودست گرفته بود و این علامت نهایت درجه احترام و فروتنی نرکان و مغولان بوده است در محضر پادشاهان و بزرگان. و همچنین در ذیل حوادث همین مسافرت می نویسد که دفعه ثنی دیگر بمدرسه مجده رفته دیدم در مدرسه بسته است سبب پرسیدم گفتند مادر و خواهر شیخ ابواسحق<sup>۱</sup>

۱ - نام مادر شیخ ابواسحق « طاش خاتون » یا « ناشی خاتون » و نام خواهر او ضبط شیرازنامه « ملک خاتون » است

در موزه معارف شیراز سی سرور قرآن است بحظ ثلث سیار ممتاز که بخط پیریحیی الجمالی الصولی ( باصوفی ) در هفتصد و چهل و پنج و هفتصد و چهل و شش نوشته شده و ناشی خاتون آن سی جزو قرآن را بر مقبره احمد بن موسی الرضا وقف کرده از جمله در جزه هفدهم بر پشت صفحه اول نوشته است « وفت هذا الجزء مع اجزاء الثلث من کلام ( کلام ) رب العالمین علی الشهد الاعظم الامام بن الامام احمد بن موسی الرضا سلام الله علیه الخاتون الاعظم مالکة مملکة السلیطیه ( کلام ) عصبة الدنیا و الدین ناشی خاتون دامت عصمتها و عظمتها وفقاً مؤیداً صحیحاً تقبل الله منها » و بر پشت صفحه آخر همان جزه نوشته است « کتبہ العتیرمی ایام الدولة السلطان الاعظم مالکة رتبه ملوک العالم خاتون العتیرمی و الدنیا و الدین الشیخ ابواسحق خلد الله ملکة المدیحی الجمالی الصولی عمر الله ذنوبه فی سنة ست و اربعین و سبع مائة بعدار الملک شیراز »

و بر در پشت صفحه اول نوشته شده است « اما بعد حمد الله و الصلوة علی سیه و آله فقد وفت هذا الجزء من کلام النبی علی الشهد الاعظم الامام الاعظم مطهر کلمة الله ثمره شجرة الدوة احمد بن موسی الرضا سلام الله علیه العالمون المعظمه سلطان العوائین عصبة الدنیا و الدین ناشی خاتون دامت عظمتها وفقاً صحیحاً تقبل الله منها » و بر ظهر صفحه آخر آن نوشته شده است: « کتبہ اصعب عبادته تعالی و احوحهم الی تعوی فی ایام سلطنة السلطان الاعظم مولی ملوک السلاطین المعظم خاتون الحق و الدنیا و الدین الشیخ ابواسحق خلد الله ملکة التي یوم العتیر و الدنیا و الدین الصولی الجمالی فی سنة ست و اربعین و سبع مائة حامداً و مصلياً و مسلماً سلیطاً بعدار الملک شیراز حرره الله » این عبارات با اندک تغییر و تبدیل در اول و آخر هر جزو از سی جزه نوشته شده است

بطوری که این بخط نوشته طاش خاتون توجه بسیار مشهود این امر را داشته است از جمله می نویسد که اهل شیراز توجه بسیار باین مشهد دارند و طاش خاتون مادر شاه شیخ ابواسحق مدرسه بزرگی و زاویه می برای اطعام و ارد و مادر در آنجا ساخته قسماً دائماً قرآن میخواند و عادت خاتون این است که هر شب پوشیه خود بآنجا میآید و تمام قصصات و فدقها و شرفاً جمع

پادشاه در موضوع میراث اختلافی پیدا کرده‌اند سلطان آنها را برای محاکمه نزد قاضی محمدالدین فرستاده است و او مطابق مواریث شرع قصاصت کرد  
 در پایان می‌نویسد اهل شیراز او را قاضی نمی‌خوانند بلکه «مولانا اعظم»  
 می‌گویند و در سجالات هم هر جا احتیاج بدکتر نام او است چنین می‌نویسند و من  
 «آخرین دفعه‌ای که قاضی محمدالدین را زیارت کردم در ربیع الثانی هفتصد و چهل و هشت  
 بود» خلاصه بطوریکه گفته شد امر بیز حسین چوپانی پس از تسلط بر شیراز حکومت  
 کرمان را بیاداش کمکی که او کرده بود بامیر مبارزالدین محمد مظفر واگذاشت.

بعد از برافتادن خاندان قراختائی اولجایتو حکومت کرمان را ملک ناصرالدین  
 محمد بن درهان غوری نایب سابق محمد شاه قراختائی سپرد و از آن تاریخ بعد قریب  
 سی و پنج سال از و پسرش ملک قطب‌الدین بمکروز حکومت داشتند

در هفتصد و چهل و یک امیر مبارزالدین محمد بالشکریان خود و کمک عمال امیر  
 بیز حسین کرمان را مسخر نمود و ملک قطب‌الدین غوری نظرف هرات فرار کرد

میشود و بعد از حتم قرآن و قرائت با آوارهای خوش و صرب طام و میوه و حلوا و اعط  
 بوعظ می‌پردارد و همه این کارها بعد از بار ظهر شروع و موقع نماز عشا حتم میشود حاتون در  
 قره معصومی است و دریایان بر در امسارانه طلی و بهر و بوق رده میشود مثل دربار پادشاهان  
 صاحب فارسنامه ناصری در جلد دوم در ذکر «قاع و تکلیبای امام زادگان» شیراز  
 می‌نویسد که مقره سید امیر احمد مشهور بشاه چراغ این امام موسی کاظم در محله بازار سرخ است  
 که آنک انوکس اناک بن سعد بن دسکی عبارتی لایق بر آن تر ساخت ولی بعد از سالها روی بحرانی  
 نهاد و پس از سالها ملکه دوران «اش حاتون والده مکرمه پادشاه زمان شاه ابواسحق پسر  
 شاه محمود انجوی در سال هفتصد و پنجاه هجری تجدید عبارتش فرموده مدرسه در پهنوی آن ساخت  
 و چند قریه و سرده از ناحیه سید فارس وقف بر آن بقعه و آسانه و مدرسه فرمود» و نیز در  
 همین کتاب در ذکر بلوکات فارس می‌نویسد که بلوک میسند در جانب جنوبی شیراز در آخر  
 سرد سیر است و اول گرم سیرات فارس است «تمام این بلوک از موقوفات بقعه مشرک که حضرت  
 امامزاده واجب‌التعظیم سید امیر احمد مشهور بشاه چراغ است که در حدود سال هفتصد و پنجاه  
 هجری بنوی زمان تاش خانن والده مکرمه شاه شیخ ابواسحق انجوی بقعه مشرک را تعمیر و لایق  
 فرمود و مدرسه دو قرب حوار آن بقعه بنا نمود و پیشتر املاک بلوک میسند را که ملک زر خرید  
 آن مدرسه بود غالباً نوه‌ها آن وقف بر آن مدرسه و بقعه فرمود»

پس از فرار او امیر مبارزالدین محمد یسر خود شاه شجاع را که طفل نه ساله‌ئی بود بحکومت کرمان گماشت.

ملک قطب‌الدین نیکروز از حاکم هرات کمک طلبیده با جماعتی از غوریان به کرمان آمد و چند روزی کرمان را متصرف بود ولی دوباره منهزم شده باز دگر بهرات فرار کرد.

امیر مبارزالدین محمد چون دوباره کرمان را بدست آورد بتسخیر قلعه‌م پرداخت و پسر خود شاه مظفر را بر آن کار گماشت و بعد از دوسه سال زد و خورد ما کوتوال آن قلعه که از قلاع محکم آن عصر بوده و بهمین مناسبت بعمارت سلیمان معروف بوده<sup>۱</sup> اخیی شجاع‌الدین خراسانی کوتوال شکست خورده قلعه را تسلیم نمود و خود او امان یافت اما چندی بعد قتل رسید.

در سال هفتصد و چهل و چهار روز یکشنبه چهاردهم محرم شاه مظفر را بپری متولد شد که برای نام گذاری او امیر مبارزالدین محمد از قرآن مجید تمأل کرد و چون این آیه آمد که «ان الله یشرک بیحییٰ صدقاً بکلمة من الله و سیداً و حصوراً و نبیاً من العالجهین»<sup>۲</sup> و باین مناسبت اینکه در این سال در جماعتی اعراب متخاصم علیه یافته بود و هم در این سال شاه مظفر قلعه‌م را مسخر ساخته و بصرتی نصیب مظفریان شده بود او را بصره‌الدین یحیی نام نهاد.

امیر مبارزالدین محمد پس از این بشارت‌ها خواججه برهان‌الدین ابونصر فتح‌الله یسر خواججه کمال‌الدین ابوالمعالی<sup>۳</sup> را که مرد دانشمند و صاحب شکوه و باداد

۱ - ساری (سپه و آثار قدیمه و عمارات و قلاع مسجکه قدیمه را عوام ایران عالم سلیمان می که بر حسب روایات اساطیری دیوها مسخر او بوده اند دست میدهند.

۲ - سوره آل عمران آیه ۳۴

۳ - خواججه کمال‌الدین ابوالعالی هم از بزرگان عصر خود بوده چنانکه موجود گیتی در ذیل تاریخ گردیده می‌نویسد «و ما بیکه خواججه رشید را شهید کردند همی که شایسته منصب وزارت بودند حد نبوت در قلم آوردند مقدم همه خواججه کمال‌الدین ابوالعالی بود ولی او در بار

بقیه در صفحه ۸۰

دهشی بوده و نسب بخلیفه سوّم عثمان بن عفان میرساید وزیر خود ساخت این شخص مدت ده سال یعنی از سال هفتصد و چهل و دو تا هفتصد و پنجاه و دو در یرد وزیر امیر مبارزالدین محمد<sup>۱</sup> بوده است در این تاریخ خود او استعفا نموده از کار وزارت کناره جست ولی چندی بعد پس از آنکه امیر مبارزالدین قازس را مسخر کرد در هفتصد و پنجاه و شش دوباره خواجه برهان‌الدین فتح‌الله را بوزارت خود انتخاب نمود و چون در این سال قاصی محمدالدین اسمعیل هم وفات یافت منصب قاصی القضائی ملکات را هم بوزارت او منضم ساخت و او در شیراز مستقر شد در دیوان خواجه حافظ دو عزل در مدح این وزیر هست که بطن بسیار قوی در سالهای بین هفتصد و پنجاه و شش و هفتصد و شصت یعنی سال وفات او سروده شده است اینک عین آن دو عزل را در این جا نقل و زینت این صفحات قرار میدهیم

عزل اول

دیدار شد میسر و نوس و کنار هم	اربخت شکر دارم و از روزگار هم
زاهد برو که طالع اگر طالع من است	چانم بدست باشد و رلف نگار هم
ما عیب کس نمستی و زندی نمیکنیم	لعل نشان خوش است و می خوشگوار هم

مناصب برفت تا در سه هفتصد و سی و هشت وفات کرد و پسرش خواجه برهان‌الدین عازم شیراز شد ولی امیر مبارزالدین او را طلبیده در هفتصد و چهل و دو وزیر ساخت در هفتصد و پنجاه و دو خواجه برهان‌الدین استعفا داد تا آنکه در هفتصد و پنجاه و شش دو باره متقلد امور وزارت و قضا شد «

۱- فصیح حوامی در محفل فصیحی وزارت او را در حوادث هفتصد و چهل نوشته «هفتصد و چهل وزارت دادن امیر مبارزالدین محمد بن مظفر صاحب اعظم خواجه برهان‌الدین صاحب الفاضل اصحاب لاعظم خواجه کمال‌الدین ابوالعالی که از قبل پدر خود وزارت نماید» و نیز فصیح حوامی در حوادث هفتصد و چهل و دو نوشته است «هفتصد و چهل و دو وفات کمال‌الدین ابوالعالی در آنکه از بریدن امیر المؤمنین عثمان بود و پیش از این از وزارت استعفا طلبیده بود و حج گذارده و بعد از مراجعت از کعبه معظم دو رد در نفاق حیر که خود ساحه بود عبادت مشغول شده و پسر او برهان‌الدین بحال الله از ساعت او بکار وزارت امیر مبارزالدین محمد مظفر قیام می نمود و چون پدر او وفات کرد امیر مبارزالدین محمد مذکور باصالت کار وزارت خواجه برهان‌الدین فتح‌الله سرد

ای دل بشارتی دهمت محاسب نماند  
 خاطر بدست تفرقه دادن نه زیر کیست  
 بر خاکیان عشق هشان جرعه لش  
 آن شد که چشم بد نگران بودی از کمین  
 چون کاینات جمله سوی تو زنده اند  
 چون آب روی لاله و گل فیض حسن تست  
 حافظ اسیر زلف تو شد از خدا بترس  
 برهان ملک و دین که زدست وزارتش  
 بر یاد رأی انور او آسمان صبح  
 گوی زمین رنوده چو گان عدل اوست  
 عزم سبک عنان تو در جنبش آورد  
 تا از تپیده فلک و طور دور اوست

خالی مباد کاح جلالش ر سروران

ور ساقیان سروقد گلعنار هم

زل درم

یارب چه در خور آمد گردش خط هلالی  
 تا خود چه نقش بازد این صورت خیالی  
 نومید کی توان بود از لطف لایرانی  
 تا در بدر نگردم قلاش و لا انالی  
 اعن و شراب بیغش معشوق و حای خالی  
 حافظ مکن شکایت نامی حوریم حالی  
 قم فاسقنی و حقیقاً اصفی من الزلال  
 یارب که جاودان باد این قدر و این معالی

مسند فرور دوات کان شکوه و شوکت

برهان ملک و تملت نواصیر بو المعالی

در سال هفتصد و چهل و دو میانه امیر پیر حسین چوپایی و امیر مبارزالدین محمد سوء تفاهم و بدگمانی پیدا شده طرفین از یکدیگر وحشت داشتند امیر پیر حسین میخواست امیر مبارزالدین شیراز برود و او بطرفه و مسامحه میگذرانید.

این بدگمانی نسبت با امیر مبارزالدین محمد امیر پیر حسین را آن فکر انداخت که از آل اینجو استمالت کند و در مقابل مطقریان رقیب و حریفی بر سر کار آورد لذا حکومت اصفهان را با امیر شیخ ابواسحق تکلیف کرد یعنی امیر سلطانشاه جاندار را از حکومت اصفهان معزول ساخته امیر شیخ ابواسحق را نامرد حکومت اصفهان کرد ولی بطوریکه قبلاً هم اشاره شد امیر شیخ ابواسحق از بیت او باخبر بود و اضافه بر آنکه او را قاتل برادر خود میدادست حق مسلم خود یعنی حکومت فارس را در دست او معصوب میشمرد خلاصه تمکین نکرد و چون تنهایی قوه حمله فارس را بداشت ملک اشرف چوپایی را که در این وقت بعزم تسخیر عراق و فارس با سپاه فراوان بآن حدود آمده بود تشویق و ترغیب نموده با خود همدست کرد و پس از متواری ساختن امیر پیر حسین ملک اشرف را هم فریب داده متواری ساخت ملک اشرف چون از فتح شیراز مأیوس شد امر بتالان و تاراج ولایات داد در این امام یعنی در محرم هفتصد و چهل و چهار امیر مبارزالدین محمد از کرمان متوجه برد شد و چون شنید که ملک اشرف قصد عارت نائن دارد شاه مطفر و شاه سلطان خواهر راده خود را مأمور حمله نائن کرد. شاه سلطان در اس جنگ حلاوتها کرد تا آنکه ملک اشرف مأیوس شده بطرف سلطانیه و تبریز رفت.

در حمادی الاول هفتصد و چهل و چهار که ملک اشرف و امیر داعی باستی از راه ابرقوه میخواستند بشیراز حمله نمایند برای جلب امیر مبارزالدین محمد و همدست کردن او زسل و رسائل برد او فرستادند امیر مبارزالدین محمد مساعدت خود را باین شرط موکول داشت که ملک اشرف شمس الدین صابین قاضی سمناهی<sup>۱</sup> را که مورد کینه امیر

۱ - خود میردستورالور را درد کرده و روانی امیر شیخ ابواسحق میگوید او در برای امر شیخ ابواسحق سه بار مصر فرآمد که آن سه بار آمد از شمس الدین صابین قاضی قیه در صحنه ۸۲

مبارزالدین بود و در اینوقت بخدمت و ملازمت ملک اشرف در آمده بود نزد او فرستاد  
 ملک اشرف خواهش امیر مبارزالدین محمد را پذیرفته شمس الدین صائین قاضی را نزد

امیر ظهیر الدین ابراهیم صواف سید قیث الدین علی یردی و خلاصه آنچه درباره شمس الدین  
 صائین قاضی نوشته این است که در ابتدا در شیراز از ارکان دولت امیر پیر حسین چوپایی بود  
 بعد از توبه شیخ ابواسحق و ملک اشرف مانع امیر جلال الدین طیب بملک اشرف و امیر  
 شیخ ابواسحق بیوست چون ملک اشرف مئواری شد فرستاده بی نزد امیر مبارزالدین محمد به نزد  
 فرستاد و التماس ملاقات کرد امیر مبارزالدین محمد جواب داد که «اگر آن جناب را خاطر  
 متوجه آن است که شرف تلافی از سرصدی و صفا روی بناید مولانا شمس الدین صائین قاضی را  
 که بیوسته در مجلس اشرف زمان نیت ما می گشاید بدین جانب ارسال دارد ملک اشرف بنا بر  
 اسماکت خاطر امیر محمد مطهر مولانا را گرفته مقید به برد فرستاد و ولی شفا بین آنها را التماس  
 دادند و مقرر شد که مولانا قلعه سیرجان را که در تصرف پسر او بود نامیر مبارزالدین واگذار  
 و در سال صد هزار دیار کبکی بگیرد و شمس الدین صائین قاضی حده تگزازی امیر مبارزالدین  
 پرداخت چون تاج الدین عراقی مایل توقف او در فلسط و حکومت مبارزالدین نبود او را داشتند  
 که از امیر مبارزالدین درخواست کند که او را برسم رسالت معاص شیراز فرستد تا قاف او  
 و امیر شیخ ابواسحق را بر طرف ساخته ابرقو و شانکاره را از مملکت فارس معرور ساخته ضمیمه  
 ولایات امیر مبارزالدین سازد و بر مویسه وصلت اساس مودت آنها را مستحکم کند مبارزالدین  
 قبول سوخته او را بر طرف فارس روانه ساخت ولی چون شمس الدین صائین قاضی بشیراز رسید شرکت  
 سید عیث الدین علی یردی وزارت امیر شیخ را قبول کرد .

شمس الدین صائین قاضی یکی از محدثین خواجوی کرمانی است از جمله خواجو یکی از  
 مسوبات خود موسوم به «روضه الانوار» را که در سال هفتصد و چهل و سه در مقدمه شیخ ابواسحق  
 ابراهیم کارروبی گفته است شمس الدین صائین تقدیم کرده است مشوی روضه الانوار دارای  
 بیست مقاله و یک مقدمه و یک خاتمه است مقالات همه در مواضع صوفیانه است از تمیل مقامات اوایا  
 که مال سرائب بشری انعام از ماسوی اند اخوان نفس شرح آیت عشق ممدت دنیا پاک شدن  
 از دوائی اکسایب مضائل توجید صوف اسان و افعال آن در مقدمه این مسوی بعد از حمد  
 و ثنا و بركات و نعمت بیست و پنج مدح شمس الدین محمد صائین پرداخته از جمله میگوید

سوره والسین برآمد در ص	بصفت خاطر نگشودم بخت
مطلع خورشید گرم شمس در	قطعه برگار زمان و رمی
آسم هم شاه فریدون علم	نقطه طک قدر کواکب حشم
هر سگسری فر کشور قرور	مهدی دجال کس همه سور

او فرستاد و او بشفاعت اکابر یزد مخصوصاً مرتضی اعظم<sup>۱</sup> صدرالدین مجتبی از انتقام  
امیر مبارزالدین رهائی یافته و حتی مورد اکرام واقع شد و روی کار آمد و همین روی  
کار آمدن او سبب شد که تاج‌الدین عراقی<sup>۲</sup> تدبیری اندیشید که او بفارس برود.

در خاتمه کتاب نیز مدح و دعای شمس‌الدین محمد صابن پردازخته و هم تاج‌الدین عراقی را  
که وسیله هدایت و شناساندن او شمس‌الدین صابن بوده مدح میکند و از جمله میگوید :

هم لقبش بر سردین گشته تاج	هم بشفرف بچشمه حورشید تاج
آنکه سپهرش ز سکو گوهری	تاج عراقی نهاد از سروری
گشت وسیلت که مرا چرخ پیر	کرد دلالت به خناب و ریر

۱ - « مرتضی اعظم » در قرن هشتم و نهم از القاب مخصوص سادات بوده است و نیز  
« شریف » از القاب سادات بوده است .

۲ - خوانند میر در دستورالوزرا راجع باو نوشته که او از اکابر کرمان بود و در وقتی  
که در حکومت ملک قطب‌الدین بیکروز امیر مبارز‌الدین کرمان را در محاصره گرفت - خواهی -  
باج‌الدین خود را از حصار نجات داده بخدمت امیر مبارز‌الدین کرمان پیوست و وزیر او شد پس از  
آنکه شمس‌الدین صابن قاضی در خدمت امیر مبارز‌الدین روی کار آمد خواهی تاج‌الدین از درجه  
اعتبار افتاد و تدبیری که کرد این بود که او را بر انگیزاند که بفارس برود

تاج‌الدین عراقی از مدوحتین خواجوی کرمانی است در مشوهی گل و نوروز کتاب را مدح  
او خاتمه داده از جمله میگوید :

سپهر سروری و کوه تمکین	پناه ملک تاج دولت و دین
عراقی شستی نو روز دوری	همایون طلعتی کشور سروری

عجابه بر این دیوان خود مرسوم « صنایع الکمال » را شاح‌الدین عراقی تقدیم نموده است  
در سعه خطی دیوان خواجو متعلق بکاخگاه مجلس شورای ملی که منحصراً بديوان سیدجلال عسکری  
و دیوان « روح عطار » و عزلت خواجو در يك محله تحت سره سپهد و بود مصوعاً است  
مقدمه شری هست که باین عبار شروع میشود « لطایف تعجید که ارشاد خلیق الانسان به انسان  
تفریح آن میسر گردد و صحایف تعجید که نامداد عالم القلم عالم الانسان عالم به علم تحریر آن مصور  
شود » تا آنجا که میگوید حاجت محترم صاحب اعظم افضل صنادید العالم کعبه مصالح الامم  
دستور همایون رای ملک آرای حاکم معدلت آئین مرحمت فرمانی والی ولی سیرت آصف صوفی  
سیرت خدو نینغ و قلم واضح قوانین لطیف و کرم نظام و اعداد جهان ملاد و ملحق اهل ایسان  
مختار المحصرات الایلهایه همین‌الدوله السلطانیه تاج‌الحق والدین شمس‌الاسلام و عوث المسلمین الموبد  
بنایات الملك الیاقی احمد بن محمد بن علی العراقی اعلى الله قدره و احری امره و اید بصره و آید عصره  
بقیه در صفحه ۸۵



خلاصه چون ملک اشرف شمس‌الدین صائِن قاضی را نزد امیر مبارزالدین محمد فرستاد او هم جماعتی را بیاوری ملک اشرف روانه ساخت ولی بواسطه قتل امیر شیخ حسن کوچک و خالی ماندن تبریز که دارالملک چوپانیان شمرده میشد ملک اشرف از جنگ با امیر شیخ ابواسحق صرف نظر نموده با امیر یاغی باستی به تبریز رفت.

چنانکه اشاره شد در سال هفتصد و چهل و پنج امیر مبارزالدین محمد شمس‌الدین صائِن قاضی سمنانی را برای ایجاد روابط آشتی و عقد اتحاد نزد شاه شیخ ابواسحق فرستاد و از جمله خواهشهای او این بود که ابرقوه و شیابکاره از فارس مفروز شده ضمیمه کرمان شود و دوستی و حسن روابط ما پیوند و خویشی بین دو خاندان محکم گردد.

شمس‌الدین صائِن قاضی چون شیراز رسید بواسطه وحشت و نفرتی که از امیر مبارزالدین داشت سفارت خود را فراموش نموده وارد خدمت شیخ ابواسحق شده با مشارکت امیرعباس‌الدین علی یزدی متکفل امر وزارت امیر شیخ ابواسحق شد. امیر مبارزالدین محمد از این پیش آمد غصه‌ناک شد و چون باو گفتند که تاج‌الدین عراقی

که طو همت و مرات و وفور وصل و منفعت بر وزراء عصر فایق است و در حیطه سیاق مکرم بر عطای دهر سابق حباب او مقصد اکثر نامدار است و آسان او ملحقه افاضل روزگار همواره همت عایش بافاست بر و احسان مصروف و حاضر خطبش باشاعت کرم و امتنان مشغوف رای رویش مقدمه صبح اقبال بضم متین صبحه شعر حلال خط شریفش لفظ اظیعتش نظر مبارکش بر او با تلب سعیدین خمر ملازکش بر اعدا قرین قران نصیحت طلعت و مطرش از روی سعادت و اهدت مشتری سیما طالع و احوش ارواح اعتلا و ارتعاع قرین اوج حورا اوار رویش آداب وار عراقی و دانی شامل اوار عاطفتش سحاب کردار بر حاضر وادی هاطل . . . »

در این دیوان در حدین حا قصایدی در مدح تاج‌الدین عراقی هست از جمله در صفحه

۷۶ و صفحه ۸۱

در صفحه ۹۷ قصیده‌نی هست دارای ۴۶ بیت که مطلع آن این است :

سلامی چو احسام علوی معظم سلامی چو ارواح قدسی مکرم

سی بیت از این قصیده با امت «سلامی» شروع میشود صد میگوید

ار این بنده کمترین بر وریبری که خرخش مضیع است و دوران مسلم

سهر هر تاج دین کبک ملت کریم مکرم خدیو معظم

محرک او بوده امر بقتل او داد تاج الدین عراقی در قتلگاه این ست را گفت

در تاج عراقی ز سر لطف بخش      تاحسرو تاج بخش خوانند ترا

امیر مبارزالدین محمد در آن موقع از سر خون او در گذشت ولی چندی بعد او را بقتل رسانید

شاه شیخ ابواسحاق که بتدریج از همه جهت در شیراز مستقر شده بود و از امارت سلطنت رسیده سکه و خطه تمام خود کرده بود میخواست که امرای اطراف بست و قطع باشند و باین منظور ایلچیان بهر طرف فرستاد اکثر اصمهان اطاعت نموده حاکم حریره هرمور قطب الدین تهمتن مال کافی نزد او فرستاده فرمانبردار شد<sup>۱</sup> شاه شیخ ابواسحاق از امیر مبارزالدین محمد هم همین انتظار را داشت پس کرمان را مانگ موروثی پدر خود میدادست تا بر این همیشه سودای تصرف کرمان را که در سائهای

۱ - قطب الدین تهمتن بن گردانشاه از ملوک حریره که در همتند و همتند برادر خود مبارزالدین بهرامشاه بن گردانشاه عاقب آمده پادشاه حریره شد و با همتند و همت پادشاه حریره بوده است (قتل از تاریخ هرمور تألیف تشریح پرمالی که در حرار و یاصند و هشاد و همت میلادی پرمور و سایر حرار عمان و حلیج فارس آمده و چند سال در حریره پرمور و دست کرده و زبان فارسی آموخته و شاهنامه و پادشاه را ملخصاً رجه کرده است)

شاهنامه و پادشاه گمای و نه که و پادشاه پادشاه حریره هرمور سر قطب الدین تهمتن که بعد از مرگ پدر از همتند و چهل و همت (۱ هجری همتند و چهل و هشت تا حدود همتند و همتند و هشت همتی در سی سال پادشاه حریره و نه و او از ماضی شاه شجاع بود و مکرر شیراز آمده است)

این نعوطنه که در سر اول خود فارس و جنوب ایران در حدود همتند و همتند و همتند بحریره هرمور و نه این قطب الدین تهمتن را ملاقات کرده در آره او می بود که این پادشاه از پادشاهان کرم و مواضع و ملک زمان است و از جمله عادات بستنده او این است که بقها و صلحا و شرفا را که بحریره سرویت دین مسکند و بی مسکند که در موقع ورود من به بحریره پادشاه سرگرم تهیه مسکند بود من شارده روز در حریره ماندم و مه اوان حرار - برل و در رسم و از او خواستم که پادشاه را به بیم ناو سحصر پادشاه رستم سحیحی از و روار در دست داشت که کم طر بود از من احوال پرسید و از اخبار ملوکی که در طی مسافرت دیده و دم استفسار کرد

گذشته جزو حوزهٔ مأموریت پدر و خانواده او بوده است در سر داشت اما امیر مبارزالدین محمد مظفر خود این سودا را داشت و حرص جهانگیریش بدرجات بیشتر بود و البته سر فرو نمی آورد.

امیر شیخ ابواسحق چند بار در راه کامیابی و غلبه بر حریف کوشیده اما بهیچ نتیجه‌ئی نرسیده بود با وجود این باردگر با سپاهی گران بعزم کرمان از شیراز حرکت کرده پس از عارت سیرجان در بهرامجرد که یازده فرسخی شهر کرمان است دریافت که امیر مبارزالدین محمد لشکریان اوغابی و جرمانی و اعراب را دور خود جمع کرده و کاملاً مهبیای رزم است و تسخیر کرمان کار آسانی نیست بنابراین صلاح در مصالحه دید و کسی را نزد امیر مبارزالدین بطلب صلاح فرستاد و حضور امیر ظهیرالدین ابراهیم صواب را که سابقاً از عمال امیر پیر حسین بود و در هفتصد و چهل و دو بس از تزارل امیر پیر حسین از نزد او فرار نموده بخدمت امیر مبارزالدین محمد در آمده بود التماس نمود و او سابقه معرفتی که داشت نزد امیر شیخ ابواسحق رفت و در مراجعت مصالحه نمود امیر شیخ ابواسحق این ملمس را قبول کرد و او را واسطهٔ صلح قرار داد و بدون اینکه فایده‌ئی سرد متوجه شیراز شد و امیر ظهیرالدین صواب هم منافع مواضعه که با امیر شیخ ابواسحق داشت از امر مبارزالدین استجازه نموده از عقب او روان شد و چون شیراز رسید وزارت او منصوب گردید<sup>۱</sup>

امیر ظهیرالدین ابراهیم صواب مردی زیرک و کافی و مدبر ولی بسیار بر طمع بود و مانند مدتی تمام راههای استفاده و منابع اعیان و مانشران را سدود ساخت تا آنکه صرف تیر یکی از او ناس که از طرف اعیان تحریک شده بود هلاک گردید<sup>۲</sup> بعد از

۱ - ذیل تاریخ گریبه ص ۶۴۰

۲ - با قول صبح خوانی در محل صیحه وزارت و کشته شدن امیر ظهیرالدین ابراهیم صواب هر دو در هفتصد و چهل و پنج بوده و ما بر این وزارت او حد ماهی بیشتر طول نکشیده است

گشته شدن او نادرگر سیدعلی بن عیاش الدین نزدی<sup>۱</sup> و شمس الدین صاین قاصی معاً وزارت گماشته شدند ولی این دو وزیر تا یکدیگر نمی ساختند و شجیه خرابی اوضاع دربار و سرگردانی مردم بود. وزارت آن دو مضطرب صبیح خوافی در سال هفتصد و چهل و پنج بوده است.

شمس الدین صاین که مرد جاه طلب و پرشوری بود بعنوان متعلم ساختن بواحدی گرمسیر فارس و رسیدگی بسواحل حرکت نموده<sup>۲</sup> در حدود نندر جرون یعنی نندر عباس امروز در فصل زمستان سپاهی تهیه دیده در فصل بهار ظاهراً بعنوان انتقال بناحیه سردسیر کرمان و ناظماً بقصد تسخیر آن ایالت حرکت در آمد و قبایل سرکش هرازه و اوعان و جرمارا که عالماً عاصی بودند با خود همدست نمود

امیر مازر الدین محمد هم که مردی کار آرموده و آگاه بود و شمس الدین صاین را که وقتی از سنگان و عمال او بوده بخوبی می شناخت باستقبال او شتافت و در يك جنگ آنها را منهرم ساخته جماعتی را مقبول و رؤسای آنها را دستگیر نمود و از جمله خود شمس الدین صاین کشته شد و سرش را باطراف فرستادند و با کفنه

۱ - صاحب اربع حدید برد نوشته مرصی اعظم سعد امیر علی عیاش ( امیر علی بن اسرما - الدین الحسی ) در هفتصد و چهل و شش دست شاه سبع او اسحق کشته شد و مرده او را بمدرسه خود معروف « مدرسه عبا - چهار مازر » در مرد دین کردند پس هارتی که صاحب تاریخ حدید برد دو علت کشتن او نوشته این است « و امیر علی عبا و اشق حاتون ( مادر امیر سبع او اسحق ) در نکاح بنشیند امیر شیخ را حشر کردند و امیر سبع روی بدان جا نهاد ایشان - بردار شدند و راه گریز نبود موسم گل بود و گل مازر دو آن جا ریخته بود سید در میان گل پنهان در آمد امیر سبع در آمد سید را بدید دریافت که در گل است امیر شیخ فرمود که جای او در مازر گل پنهان است که در مازر گل و او را شمشیر آهن کردند و بعد از شهادت او را بمدرسه خودش به برد نقل کردند و در گنبد مدین دین کردند و فل او در سال ست و اربعه و ستمانه بود »

۲ - فصیح خوافی در حوادث هفصد و چهل و پنج نوشته « وقتی شمس الدین صاین باسخراج مال هرموز برسانت »

صاحب فارسنامه ناصری سرش را امر اقی عجم فرستادند<sup>۱</sup> شاه شیخ ابواسحق از این حادثه برآشفته شخصاً عزیمت کرمان نمود ولی مانند سفر پیش کاری نتوانست انجام دهد باضافه امیر ابونکر اختاجی که پهلوان لشکراو بود کشته شد. خلاصه رو به یزد آورد در یزد هم پیشرفتی حاصل نکرده اطراف آن شهر را خراب نمود و بغارت پرداخت از جمله در مهربانجرد باغ بسیار مصفائی را که متعلق بامیر مبارزالدین محمد بود در آن فرودآمده

۱ - حواصوی کرمانی واقعه قبل او را در قطعه بی نظم آورده و لحاظ ابرو آن قطعه را در جبرانیای تاریخی خود نقل کرده و همچنین فصیح خوانی در نقل صیحی در ذیل حوادث سال هفتصد و چهل و شش باین عبارت آن قطعه را وارد ساخته است « ۷۴۶ » حرب شهریار اعظم امیر مبارزالدین محمد بن مظفر با مولانا شمس الدین صابن قاضی و گریبعلی مولانا شمس الدین مذکور و قتل او بردست یکی از لشکریان امیر مبارز الدین محمد مذکور و غولجو در تاریخ او گفته

#### قطعه

سال هجرت هفتصد و چهل و دوشش کرد و شرح	بیم دور نظر شه چارم ماه صفر
شمس دین محمود صابن قاضی آن کز کهریا	بود در لوج معالی آداب سایه ور
رد عالم بروادی رودان و تبع کبی کشید	سته همچون کوه بر هفتصد شه کرمان کمر
چون سرواز آمد از هر سو عقابی جان شکار	شد برون از آشیان چون شاهاز تیز پر
راند رحش باد پای از مرکز حاکی برون	و آمدش دور حیات از گردش گیتی بسر

بلافاصله بعد از این حادثه فصیح خوانی در حوادث هفتصد و چهل و هفت می نویسد « ۷۴۷ » دادن وزارت فارس و بیات سلطنت امیر جمال الدین حسن ( صحیح حسن ) بن حواجه حلال بن حواجه رشید وزیر و مولانا رکن الدین عبید الملک بن مولانا شمس الدین محمود بن صابن قاضی شرکت بحکم امر جمال الدین شیخ ابواسحق ابیحو شیراز رکن الدین عبید الملک از مدو حین عید را کانی است که منافع بسیاری در وصف او دارد

رکن الدین عبید الملک وزیر از اهل فصل و شعر و ادب بوده در مجموعه تاج الزین احمد وزیر متعلق مکتبخانه شهرداری اصفهان که تاریخ کتاب آن هفتصد و هشتاد و دو است و سوادی از آن متعلق شکارنده است دو قطعه از اشعار عبید الملک را صفت کرده است

ترسابچه ای که هر که در شهر	سر مست می مغانه اوست
خاصیت آب زندگانی	در خاک شرابخانه اوست

#### وله

سارو ابرا دوش گفتم ماه بی مهرم کجاست	گفت کان محل شمس در کاروای دیگر است
گفتم از دورش تو ام دید گمت ارمس مبرس	کان در نام اکوون بدست ساروای دیگر است

عمارات آنرا خراب و درختان سر سبز آنرا قطع نمود و از راه نفت بشیراز برگشت .  
در سال هفتصد و چهل و نه قبایل اوغایان و جرمانیان بر ضد امیر مبارزالدین  
سر بشورش بر داشتند امیر مبارزالدین محمد پسر خود شاه شجاع را که در این وقت  
چوان هفده ساله‌ئی بود بسر کومی آنها مأمور ساخت و او قبایل باغی مذکور را در  
نواحی گرمسیر کرمان مغهور و مغلوب نمود .

قبایل هزاره و اوغایی و جرمانی که مکرر ذکر آنها در این تاریخ وارد شده  
است قبایلی هستند از مغول که در زمان سلطنت ارغون خان بالتماس سلطان سمر غتمش  
که جد مادر شاه شجاع است برای محافظت آن نواحی یعنی اطراف کرمان بآن حدود  
آمدند و بتدریج قوئی بافته عده آنها زیاد شد این قبائل نا امیر مبارزالدین محمد با آنکه  
با آنها خوشاوندی پیدا کرده بود محاربات بسیار کرده‌اند و چون این قبائل از طوائف  
مغولند و بت می پرستیده و باصنامی که در قبیله داشته تعظیم میکردند علماء اسلام  
تکفیر آنها فتوی نوشته‌اند امیر مبارزالدین محمد هم محاربه با آنها را جهاد دانسته  
و باین مناسبت است که او را « امیر عازی » و « شاه عازی » گفته‌اند در یکی از  
جنگهای با این قبائل نزدیک بود که امیر مبارزالدین محمد بهلاکت برسد باین معنی  
که استی بواسطه رخم‌های سایی از کار ماند و خودش هم زخمی شده و بجوئی رسید

۱ - صحیح حوایی تاریخ این جنگ را در حوادث سال هفتصد و چهل و نه نوشته است  
باین عبارت . ۷۴۹ . حرب امیر شیخ جمال الدین ابواسحق اسجو در کرمان نا امیر مبارزالدین محمد بن  
مظفر و حاکم ریاض محمد مظفر مذکور و برار امیر جمال الدین شیخ ابواسحق که از آن جا به برد  
رفت و فصری که امیر مبارزالدین محمد مظفر در پیرد ساخته بود ویران کرده بشیراز مراجع بود .

۲ - حواحه حافظ در واقعه کور کردن امیر مبارزالدین محمد میگوید

« شاه عازی خسرو گیتی ستان      آنکه از شمیر او خون میچکد »

خواجه حوایی کرمانی در دیوان خود در قصیده‌ئی مطلع

ای ندیل کسریایت معتسم فتح و طهر      وی بقرط احتشانت معتم وصل و طهر

میگوید .

« خسرو عازی محمد حامی ملک عجم      سام کبچسرو چشم‌داری امریدون حشر »

که عبور از آن برایش ممکن نبود در آن حال سرگردانی پهلوان تاج الدین علیشاه<sup>۱</sup> باو رسیده اسب خود را باو داد و امیر مبارزالدین محمد که بقول خود عزت شهادت میطلبید<sup>۲</sup> جان خود را از مهلکه بدر برد و در حالیکه خبر مرگش بکرمان رسیده و کساش آشفته خاطر بودند بکرمان برگشت و حافظ ابرو راجع باین واقعه نوشته : « وقتی که مبارزی مشغول جنگ با اوغانیان بود خسر مرگ او بکرمان رسید کسان او شاه شجاع و مادرش و سایرین مناله افتادند خواجه برهان الدین وزیر سواران برای تحقیق باطراف فرستاد روز دیگر خسر سلامتی مبارزی بکرمان رسید مکتوبی باو نوشتند که افتتاح بدین شهر بود :

همه مرده بودیم و برگشته روز تو زنده گشتیم گیتی فروز

چون مبارزالدین محمد نزدیک کرمان رسید شاه شجاع بااستعمال بدر رفت و در آن حال بر لفظ جناب مبارزی رفت شبیری که اسیر سگ شود هم ز قفاست »

قبل از آنکه این شکست بامیر مبارزالدین محمد برسد او و شاه شیخ ابواسحق با یکدیگر مصالحه نموده بودند ولی چون امیر مبارزالدین محمد شکست خورد شاه شیخ ابواسحق بقض عهد کرده باقائل اوغابی و چرمائی روانگی بفرار کرد و در حالیکه جماعتی از بزرگان آن قائل بشیراز وارد شده بودند خواجه حاجی دبلم از مخصوصین امیر مبارزالدین محمد سعادت از طرف او بشیراز وارد شد و سعادت او این بود که از امیر شیخ بطلبد که بر عهد دوستی و یک چپتی ثابت بماند شاه شیخ ابواسحق بر حسب مصلحت وقت و منتظور فریب داد فرستاده امیر مبارزالدین محمد امراء اوغابی را مقید ساخت و مقرر کرد که پنج هزار سوار شیرازی بیاوزی امیر مبارزالدین محمد بطرف کرمان رفته دشمنان او را مقهور سازند ولی پنهان قرارداد که در روز مرگ

۱ - حواجوی کرمانی در مشوی « گل و بورور » مدافعی دوسره در یادشاه تاج الدین

علی « دارد که ظاهراً راجع بهمین شخص است

۲ - محمود گیتی در ذیل مرنازیج گزیده

بطرف قبایل جرمانی و اوغان رفته با سپاه امیر مبارزالدین محمد جنگ کنند. خواجه حاجی دیلم که مرد با فطانت و کار آزموده‌ئی بود بحیله شاه شیخ ابواسحق پی برد و روزی در محضر او چون از مهیا ساختن پنج هزار سوار برای مساعدت با امیر مبارزالدین محمد سخن راند خواجه حاجی دیلم در جواب شاه شیخ ابواسحق این بیت را خواند که :

جهان پهلوان یور دستان سام      سازی سر اندر نیارد بدام

خلاصه چون مکتوب امیر شیخ ابواسحق نکرمان رسید امیر مبارزالدین محمد بتدبیر و تزویر امیر شیخ پی برده در جواب او نوشت که اگر بمعاضات من هائلی یا نصیب سوار س است امیر شیخ چون دید که حیله او در نگرفت پرده از روی کار برداشته مصالحه را کنار گذاشته علناً بر مخالفت او قیام کرد و امیر سلطان شاه چاندار را با دو هزار سوار بمدد اوغانیان و جرمانیان فرستاد و خود بطرف یزد و میبد رفت در این وقت پسر بزرگ امیر مبارزالدین محمد یعنی شاه شرف‌الدین مظفر مدافع میبد بود و شاه شیخ ابواسحق با کوشش فراوانی که کرد نتوانست بر او غالب آید و اضطراراً با او صلح کرد و خواجه عمادالدین محمود را که مرد باکیاستی بود مأمور کرد که باتفاق سردر الدین مجتبی یزدی که از مخصوصین امیر مبارزالدین محمد بود نکرمان رفته مجدداً رمینه صلحی فراهم سازد خواجه عمادالدین محمود نهایت کوشش را نمود و بالاخره عهد و پیمان بسته باتفاق امر سلطان‌شاه چاندار عازم فارس شد اوغانیان و جرمانیان هم نومید شده امان طلبیدند و امیر مبارزالدین محمد آنها را مورد عفو قرار داد.

چندی بعد چون شاه شیخ ابواسحق از طغیان مجدد قبایل مدکور خبر یافت موقع را مقتضی شمرده سلطان‌شاه چاندار را بحدود مکران و هرموز فرستاد که بعد از گرفتن مالیات آن حوزه نکرمان رفته بیایان دشمنان آل مظفر مساعدت نماید ولی



سلطان‌شاه جاندار که مرد بد عهدی بود چون اوضاع شاه شیخ ابواسحق را درهم مبدید<sup>۱</sup> مالیات را وصول نموده عین مکتوب و دستور شاه شیخ ابواسحق را نزد امیر مبارزالدین محمد فرستاده بمظفریان پیوست امیر مبارزالدین محمد فرزندان و خانواده او را بحسن تدبیر از شیراز بکرمان آورد.

قصیه پیوستن سلطان‌شاه جاندار بمظفریان یکی از علل مهم قوی شدن امیر مبارزالدین محمد و ضعف و سستی کار شاه شیخ ابواسحق گردید.

در سال هفتصد و پنجاه بطوریکه فصیح خواری در حوادث این سال نوشته نیز شاه شیخ ابواسحق با امیر مبارزالدین محمد جنگی نموده و باز بصلح بازگشت.

در سال هفتصد و پنجاه و یک بار دیگر شاه شیخ ابواسحق برای هفتمین بار با حریف خود امیر مبارزالدین محمد نقض عهد نموده نزد را محاصره نمود ولی باز ناکام بشیراز برگشت و در این سال است که قحطی بسیار بزرگی در نزد بروز نمود و بعضی مردم از گرسنگی میمردند که کسی قادر بدفن و کفن نبود و نگفته صاحب روضة الصفا مردم یکدیگر را میخوردند. فصیح خواری در مجمل فصیحی در حوادث سال هفتصد و پنجاه و یک نوشته است: «درین سال در برد قحط و آلائه واقع شد چنانکه مردم مردم خورد و این واقعه درین سال زمانی بود که شیخ ابواسحق چند زمان محاصره نزد کرده بود و بعد از سعی و اجتهاد بسیار ناگرفته مراجعت نمود» دیگر از حوادث شومی که در قلمرو حکومت امیر شیخ ابواسحق در این سال واقع شد آمدن ملک اشرف چوپانی است باصفهان و ربان مالی رساندن آن حدود که احوال آن را فصیح خواری در حوادث سال هفتصد و پنجاه و یک باین عبارت نگاشته. «آمدن ملک اشرف باصفهان

۱ - صاحب مطلع السعدین میگوید «مولانا معین الدین یردی در تاریخ آل مظفر آورده است که از امیر سلطان‌شاه جاندار شنیدم که میگفت اگر مرا در آن طرف حواسن مبسر بودی بربگ بد عهدی رضیر نقش سستی و اگر نله مقرر بودی رقم حرف بیوفائی مر لوح حوال نوشتنی امیر مبارز الدین او را تربیت کرده چند روز مهرباناری فرمود و مرزندان و متعلقان او را بحسن تدبیر از شیراز بکرمان آورد.»

و در آنجا امیر نجیب‌الدین برادر امیر زکریا وزیر و خواجه عمادالدین محمود کرمانی حاکم بودند و با ملک اشرف پنجاه هزار مرد بود شهر را محصور کردند و دروازه که در میان باغات بود محصور شد و با آخر صلح مراجعت نمود بر آن که خطبه و سکه بشام او باشد و سیصد هزار دینار از نقد و جنس بخرانه او رسانند و چنان کردند .

دو سال بعد از این قضایا یکی از امرای روم موسوم به امیر بیک چکاز که از ملک اشرف گریخته و بن خدمت امیر شیخ ابو اسحق پیوسته بود از طرف امیر شیخ ابواسحق مأمور تسخیر کرمان شد . امیر شیخ ابواسحق سپاهیان فراوانی بجهز ساخته برادر زاده خود امیر علاء الدین کیتباد<sup>۱</sup> پسر امیر غیاث الدین کیخسرو را سر کرده آن سپاهیان نموده همراه امیر بیک چکاز که در این جنگ سمت امیرالامرائی داشت روانه ساخت ولی آنها نیز در محلی موسوم به پنج انگشت در صبح چهارشنبه چهاردهم جمادی الاول سنه هفتصد و پنجاه و سه<sup>۲</sup> از امیر مبارزالدین محمد شکست خورده بخواری شیراز برگشتند در حالیکه جماعتی از اکابر شیراز از جمله امیر محمد علی اتابک و یحیی کوچک و امیر حسام الدین جاندار و یحیی کور و چند امیر دیگر اسیر شدند و بیکچکاز و امیر کیتباد اینجو گریختند .<sup>۳</sup>

عنائم بسیار بچنگ امیر مبارزالدین محمد افتاد که بگفته خودش به مه‌ای یکی از آلات مرصع متعلق بامیر کیتباد که بچنگ او افتاده بود هفتاد مرد سوار تربیت داده

۱ - ولادت این امیر را مصیح حواهی در هفتصد و بیست و هفت نوشته باین عبارت : ۷۲۷ ولادت امیر علاء الدین کیتباد بن غیاث الدین کیخسرو بن امیر محمود شاه ایجو فی تاسع عشرین رمضان .

۲ - روضة المعاهد چهارم

۳ - مصیح حواهی در حوادث ساز هفتصد و پنجاه و سه نوشته : آمدن بیک چکاز که امیرالامرا بود و کیتباد برادر زاده امیر شیخ جمال الدین ابواسحق بحرب امیر مبارزالدین محمد مظفر و در حرب شکست برحساب ملک چکاز و امیر اتابک و گریختن امیر محمد علی اتابک و یحیی کوچک و حسام الدین جاندار و یحیی کور و چند امیر دیگر و ملک چکاز و کیتباد بگریختند و شیراز رسید پیش امیر شیخ جمال الدین ابواسحق بن محمود شاه .

و مقدمات فتح شیراز را جيد محمود کیتی در دیل تاریخ کرده نوشته است. امیر مبارزالدین در شیراز در رباط شیخ ابی عبداللہ محمد بن حمیف با مولانا اعظم سید معفور مولانا سعدالدین کارروبی محدث حکایت کرد که از یک جنگ مرصع کیتقاد هفتاد سوار تربیت کردم دیگرها بدین قباس عرص که فتحی چنین از مواهب آفریدگار کم میسر شود. <sup>۱</sup> صاحب روضه الصفا همین حکایت را نوشته و میگوید ناقل این حکایت از قول امیر مبارزالدین محمد مولانا معزالدین کارروبی بوده است.

در این جنگ امیر مبارزالدین محمد در قلب سپاه حای داشت و بمین و ساز را بشاد شجاع و شاه شرف الدین مطهر که از مرد عظیمیده بود سپرد امیر بیک چکار توهم آنکه شاه شجاع جوان و ناپخته است اول بطرف او حمله کرد شاه شجاع با آنکه آسبش از پای درآمد بود دلیرانه نانداری کرد تا پند و برادر ساوری او تاخته جمعی از امرای شیراز از قبیل محمد علی اتابک و یحیی کوچک و حمام الدین حاندار را اسیر نموده بیک چکار و کیتقاد را متفرق ساختند.

از این تاریخ به بعد وقت مبارزه و مهاجمه با امیر مبارزالدین محمد است. شاه شیخ ابواسحاق که پناهی از مبارزالدین محمد شکست خورده و از آن همه شکست و اتلاف نفوس و ریان مالی حر حسنگی و فرسودگی و سستی اوضاع و احوال سلطنت خویش سودی برده بود بسیار دل شکسته و ملول بود و آنکه دولتشاه سمرقندی نوشته که در حالیکه محمد مطهر لشکر بطرف شیراز میکشید شاه شیخ ابواسحاق بهشت و لپو مشغول بودی و چند آنکه امرا و وررا گفتندی که انک حصر رسد تعاقب کردی صفا شجوه ناس فراوان و دل سردی است که بعد از این شکست ها برای او نمدا شده و برای دراز از ریح درونی و رهائی از بدکرات مراجع دست بدامن مستی ز بیخبری رده وده است.

بطوریکه بعد در شرح حال حواجه حافظ گفته خواهد شد از بعضی اشعار

خواجه بر میآید که او از مصاحبین و دوستان شاه شیخ ابواسحق بوده است در یکی از قصاید که مظهرش این است.

سپیده دم که صبا روی لطف جان گیرد چمن ز لطف هوا نکته بر چنان گیرد  
مضامینی هست که همه فرینه است بر اینکه این قصیده در همین ابام دلسردی  
واقفردگی بعد از شکست های فاحش پی در پی امیر شیخ ابواسحق سروده شده باشد زیرا  
در این قصیده بعد از مقدمات معمول در قصائد و مدح شاه شیخ ابواسحق عللی برای  
شکست او ذکر میکند این پیش آمدها را امتحان و اقتتان الهی مینامد و يك قسم  
ریاضتی برای صفای دل میسرمد و او را بآینده امیدوار میسازد و بگوید میدهد که  
پس از این ملات سعادت روی خواهد داد و خصم گستاخ را در آینده نردبکی هدم  
خواری و بینوایی جلوه میدهد و بالاخره بشاه شیخ ابواسحق دعای خیر نموده دوام  
عمر و دولت او را که بمنزله ععلیه آسمانی است آرزو میکند.

چیزیکه در این قصیده هنر و زبردستی محسوب است اس است که بر - لاف  
عالب قصائد که پس از فتح و کامیابی مدوح سروده شده و طبعاً زمیته سخنوری و سمع  
بوده در موقع دقیق و اوضاع و احوال خاصی گفته شده است یعنی در موقع شکست  
و یأس و سرافکنندگی بنا بر این شاعر ناگزیر بوده معانی تازه ای برای تعلیل شکست  
و مبارزه با افسردگی روحی مدوح و ایجاد روح نشاط و امیدواری خلاق کند انبات  
برای روشن ساختن موضوع بهتر آن است که عین قصیده در این جا نقل شود :

سپیده دم که صبا روی لطف جان گیرد	چمن ز لطف هوا نکته بر چنان گیرد
هوا ز نکبت گل در چمن تنق نندد	افق ز عکس شفق رنگ گلدستان کرد
نوای چنگ بداسان رند صلا ی صوح	که بر صومعه راه در معان کرد
نگال آشب که کند در قدح سیاهی مشک	در او شرار چراغ سحر کهان کرد

۱- راجع شخصی عبارات و تعبیرات این قصیده مراجعه شود بحواشی دیوان حافظ صفحه

۲ و ۳ و ۴ و ۵ طبع آقای محمد قزوینی و دکتر قاسم علی

۲ یعنی رجال (مراحمه حواشی دیوان حافظ مذکور) .

شمع صبح و عمود افق جهان گیرد  
 درین مفرس رنگاری آشیان گیرد  
 چو لاله کاسه سیرین و ارغوان گیرد  
 که چون شمعش مهر حاوران گیرد  
 که تا بقصه شمشیر زرفشان گیرد  
 گهی لب گل و گه زلف سیمران گیرد  
 خرد ز هر گل نو نقش صدتای گیرد  
 که وقت صبح درین نره خاکدان گیرد  
 چه آتش است که در مرع صبح جوان گیرد  
 چه شعله است که در شمع آسمان گیرد  
 مرا چو نقطه برگار در میان گیرد  
 که زورگار عبورست و نا گمان گیرد  
 بسش رمانه چو مقراص در زبان گیرد  
 چو چشم مست خودش ساعر گران گیرد  
 شادی روح آن نار مهربان گیرد  
 گهی عراق رند گاهی اصفهان گیرد  
 که روضه کرمش نکته بر حناں گیرد  
 ز فیص خاک درش عمر حاودان گیرد  
 که ملک در قدمش رسد بوستان گیرد  
 بحسب پایه خود فرق فرقدان گیرد  
 ز برق تبع وی آتش بدودمان گیرد  
 نه تر چرخ برد جمله چون کمان گیرد  
 بحای خود بود از راه قزوآن گیرد

شه سپهر چو زربین سپر کشد در روی  
 مرعم راغ سه شاهار زربین نال  
 سرمگاه چمن رو که خوش تماشائی است  
 چو شهسوار فلک بگرد بجام صوح  
 محیط شمس کشد سوی خویش در خوشای  
 صبا نگر که دعادم چو رند شاهد بار  
 ر اتحاد هیولا و اختلاف صور  
 من اندر آن که دم کیست این صبارک دم  
 چه حالت است که گل در سحر نماید روی  
 چه برنو است که نور چراغ صبح دهد  
 چرا صد عم و حسرت سپهر دایره تنگ  
 صبر دل نگشایم نکس سرا آن نه  
 چو شمع هر که نافشای راز شد مشغول  
 که حاست ساقی مه روی من که از سر مهر  
 بیامی آورد از بار و در پیش حامی  
 وای مجلس ما را چو بر کشد مطرب  
 ورشته بحقیقت سروش عالم عیب  
 سکندری که مقیم حرم او چون حصر  
 حال چهره اسلام شیع ابو اسحق  
 گهی که برفاک سروری عروج کنند  
 چراغ دیده محمود آنکه دشمن را  
 باوح ماه رسد موح خون چه سع کشد  
 عروس حاوری از شرم زای انور او

ایاعظیم و قاری که هر که بنده تست  
 رسد ز چرخ عطار د هزار تهنیت  
 مدام دری طعن است بر حسود و عدوت  
 و لك چو جلوه کنان ننگرد سمند ترا  
 ملالتی که کشیدی سعادتی دهدت  
 از امتحان تو ایام را غرض آن است  
 و گرنه پایه عزت از آن بلندتر است  
 مذاق جانش ز تلخی غم شود ایمن  
 ز عمر بر خورد آنکس که در جمیع صفات  
 چو جای جنگ سینه بجام یازد دست  
 ز لطف غیب سختی رخ از امید متاب  
 شکر کمال حلاوت پس از ریاضت یافت  
 در آن مقام که سیل حوادث ارچپ و راست  
 چه عم بود همه حال کوه ثابت را  
 اگر چه خصم تو گستاخ می رود حالی  
 که هر چه در حق این خاندان دولت کرد

ز رفیع قدر کمر بند تو امان گیرد  
 چو فکر نت صفت امر کن فکان گیرد  
 سماک رامح از آن روز و شب سنان گیرد  
 کمینه پایگش اوج کهکشانش گیرد  
 که مشتری نسق کار خود از آن گیرد  
 که از صفای ریاضت دلت نشان گیرد  
 که روزگار بر و حرف امتحان گیرد  
 کسی که شکر شکر تو در دهان گیرد  
 نغمت بنگرد آنکه طریقی آن گیرد  
 چو وقت کار بود تیغ جان ستان گیرد  
 که مغز مغز مقام اندر استخوان گیرد  
 نخست در شکن تنگ از آن مکان گیرد  
 چنان رسد که امان از میان کران گیرد  
 که موجهای چنان قلم کران گیرد  
 تو شاد باش که گستاخی اش چنان گیرد  
 جراتش در زن و فرزند و خاں و مان گیرد

رمان عمر تو پاینده ناد کاین نعمت

عطیه ایست که در کار اس و جان گیرد

امیر محمد مبارز الدین که سردی دلبر و بیخته و مدثر بود در این موقع که قصد تسخیر فارس داشت بر کرمان و یزد و تمام حدود قلمرو خویش کاملاً مسلط بود عاصیان و گردنکشان حوزه حکومت خود را یا نکلی از میان برده و یارام ساخته بود با صافه چند نفر از پسرانش همه بعرضه جوانی و دلبری رسیده مساعد او بودند از طرف دیگر امیر شیخ ابواسحق با همه اصراز و سماجی که به تسخیر ممالک جنوبی ایران داشت بواسطه

شکست های پیاپی نه فقط روحاً کسل و دلسرد و نومید شده بود بلکه ماده هم بواسطه لشکر کشی ها و اسرافها توانائی و قوت سالهای اول سلطنت را نداشت نکته دیگر این است که بحکم جزر و مد اخلاقی و تحوّل حالات روحی و انفعالات قوای نفسی چیزیکه عکس العمل دلسردی و نومیدی امیر شیخ شده و کسالت و افسردگی او را تعدیل نموده بود تمایل بسیار و علاقه صحت افرات او بود بعیش و خوشگذرانی و اهمال در لذات و نادمگساری و باین جهت روز بروز از اوصاف و احوال مملکت خود غافلتر و ارتشیعیی مصالح جهاننداری عاجزتر میشد.

خلاصه آنکه امیر مبارزالدین محمد وقت را مناسب دید که بر حریف دیرین ننازد باین نیت در اواخر سال هفتصد و پنجاه و سه بنواحی گرمسیر کرمان رفته جلال الدین شاه شجاع پسر دوم خود را باغضار اینکه از طرف مادر سب بیادشاهان قراختائی ترک کرمان میرسانید و شاید بهمین جهت گاهی خواجه حافظ او را « شاه ترکان » میخواند بمقام ولیعهدی خود معین نمود بگفته فصیح خوایی در عرّه محرم هفتصد و پنجاه و چهار در تهیه حمله فارس برآمد و با لشکر گران بمرم تسخیر آن مملکت بصوب شیراز حرکت نمود

شاه شیخ ابواسحق چون بر این قصا با اطلاع یافت در گان دربار خویش را جمع نموده با آنها بمشورت پرداخت مولانا عصبه ایچی<sup>۱</sup> که از علمای بزرگ عصر خویش

۱ - مولانا عبدالرحمن بن احمد بن عبدالعزیز العاصی عضدالدین الایچی درایح (ایک) که حاکم شیبی ناحیه شانکاره و در محل معلی یا بزرگ اصطهبانات فارس بوده بعد از رسه هفتصد متولد شده است در طغاب الشامیه مولد او را در ایح بعد از هفتصد و هشت بگاشته است از مشایخ عصر علوم را فراگرفته بشراقامت او در سلطانیه بود در زمان او رسید بمصعب فضاء مالک بر قرار شد در علوم معقول پیشوا محبوب میشد و سر در سایر علوم سرآمد بود شرح مختصر این صاحب و کتاب « موافق » در علم کلام از تسمیعات مهمه اوست و در سال ۷۵۶ مسجوناً و هات کرد (در الکامه جلد دوم) قاضی عصبه در قطعه ای که خواجه حافظ بر گان عهد شاه شیخ ابواسحق را یاد میکند باین شعر مدح شده است

« دگر شهشه داش عصبه که در مصعب بای کار موافق بنام شاه نهاد »

در قسمت شرح حال خواجه حافظ و معاصرین او بار دیگر از قاضی عصبه صحبت خواهیم کرد .

و از مقریان درگناه شاه شیخ ابواسحق بود چنان صلاح دید که بایکدیگر صلح نمایند شاه شیخ ابواسحق رأی قاضی عضد را پسندیده خود او را مأمور اصلاح کرد .  
 مولانا عضد بن کرمان و شیراز بموکب امیر مبارزالدین محمد رسید یعنی در سیرجان با شاه شرفالدین مظفر که از یزد رسیده بود ملاقات نموده باتفاق بجای مبارزی روان شدند .

امیر مبارزالدین محمد نسبت بمولانا عضد احترام بسیار بجا آورده پنجاه هزار دینار جهت مصارف او و ده هزار دینار برای ملازماش تقدیم کرد ولی وساطت او را در امر صلح نپذیرفت و گفت امیر شیخ ابواسحق بر عهد خود پایدار نمی ماند هشت بار با من نقض عهد کرده دیگر بر مشاق و سوگند و صلح او اطمینانی نیست و مشکل ما جز شمشیر حل نخواهد شد .

معروف است که در مدت مختصری که مولانا عضد مقیم اردوی امیر مبارزالدین محمد بود بر سرش شاه شجاع که عشق و آفری تکسب علوم داشت شرح مختصر این حاجب را که از تألیفات مهم و معروف قاضی عضد است نزد او آموخت شاه شجاع کم یا بیش آشنائی که با علم و ادب و نظم و شرف داشت در طی هم صحبتی با اهل فضل و ادب از قبیل قاضی عضد مزبور و غیر او و برکت قوه حافظه خوبی که دارا بوده بدست آورده بود و الا مدرسه و مکتب منظم ندیده بود و چنانکه حواجه حافظ در غزلی او را می ستاید

نگار من که بمکتب رفت و خط نوشت بقره مسئله آهور صد مدرس صد  
 مکتب و مدرسه مرتبی نداشته است . خلاصه وساطت سودی بخشید و مولانا عضد  
 بشرار برگشت

امیر مبارزالدین محمد هم اراده و رک و طایر و شبانکاره عربت نمود در شانکاره  
 سه روز در منزل مولانا عضد سر برد آنگاه عزم شیراز کرد .

مولانا عضد یکبار دیگر بعنوان سفارت و وساطت نزد امیر مبارزالدین رفت ولی



امیر مبارز الدین که به پیشرفت خود یقین داشت ملایم نشد<sup>۱</sup> و در اوائل صفر هفتصد و پنجاه و چهار بحدود فارس رسید.

امیر شیخ ابواسحق تا پنج فرسنگی شیراز بمقابله او بیرون رفت ولی بدون جنگ بشیراز برگشت<sup>۲</sup> امیر مبارز الدین باطراف شهر رسیده مکرر با لشکرمان امیر شیخ زد و خورد کرد و با چانکی دو قلعه از قلاع اطراف شهر را که استحکامی داشت و مایه نگرانی او بود یعنی قلعه سریند عضدالدوله و قلعه سرخ را که در چهار فرسخی شیراز است فتح نمود.

در طی محاصره شیراز مجدالدین نند امیری که از امرای سپاه شاه شیخ ابواسحق و خانه او بر بند امیر عضدالدوله دیلمی برود خانه کرنال بود از شیراز بیرون آمده خدمت امیر مبارز الدین رسیده حکومت خفرك و مرو داشت را صمیمت حکومت کرنال نمود و بعد از ورود بقلعه نند امیر نقض عهد نمود. امیر مبارز الدین محمد بافوجی بجانب او شتافت مجدالدین گریخته با پسر نزرگتر خود بشیراز برگشت اما اهل قلعه نند امیر تسلیم شده هر کس سستی به مجدالدین داشت با امر امیر مبارز الدین محمد کشته شد از جمله پسر همت ساله او را بدست خود کشت پس از تسخیر قلعه نند امیر دو باره امیر مبارز الدین محمد بمحاصره شیراز برگشت محاصره شیراز بیش از هفت ماه طول کشید و کار بر هر دو جانب دشوار شد زیرا از طرفی مردم شهر هر روز بیشتر دچار سختی و تنگی میشدند و از طرف دیگر امیر مبارز الدین محمد بیمار و رنجور شد و در این اثنا یعنی در ماه جمادی الآخر ۷۵۴ پسر نزرگ و رشیدش شاه مظفر بمرض سختی مبتلی شده در سن بیست و نه سالگی بندگان را بدرود گفت<sup>۳</sup> و امیر

۱ - دلیل تاریخ گزیده صفحه ۶۵۵

۲ - محمل فصیحی در حوادث هفتصد و پنجاه و چهار نوشته « در اوایل صفر اظهار شیراز بیرون فرمود و شیخ ابواسحق در پنج فرسنگی شیراز در مرحله خان خانان پیش بار آمده بود و حرب با کرده مراجعت نمود و شیراز متحصن شد و حربهای سخت کردند -

۳ - « ولادت شاه مظفر در محرم سه هفتصد و بیست و پنج چون وفات یافت بیست و هشت سال و شش ماهه بود » جامع التواریخ جسی نسخه کتابخانه ملی